

نصاب الصبيان

NISAB-US-SIBYAN

By

Abu Nasr Farahi

Folios	:	31
Subject	:	Arabic - Persian Dictionary
Illustrated/Illuminated:	:	-
Script	:	Nasta'liq
Scribe	:	Najib-ud-Din
Date of transcription	:	1160 A.H.
Condition	:	Good
HL No.	811 ;	Cat No. 827

Another copy of Abu Nasr Farahi's Nisab-us-Sibyan, beginning:

همی گوید ابو نصر فراہی رح*

NIŞÂB USSİBİYÂN

h.c. no.
811

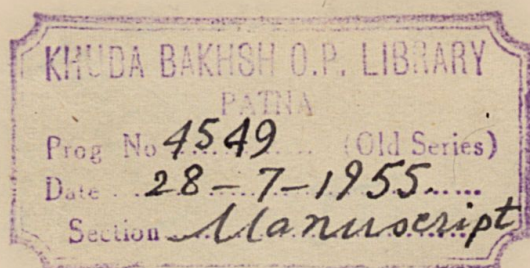
P.L.



H. L. no. 811

P. No. 4532

C - 827



532

B



۸۲۴
۸۱۱

خود

کبر علم

بسم الله الرحمن الرحيم
این از محمد خلیل و نزل در و در خطی غیر از اینها

همه کوی ابو نصر فراسی

ما حرکت الشمال النخل الدقيق و تحریکت الشمال نخل الدقيق
که چون صبیان را پیش از تعلم لغت عرب رغبت می افتد

با شعار فارسی و خوش آمدن شعر مرطبه و موزون را غریزه

است و تعلم لغت عرب که کلید همه علمهاست قدری

آو می نظم کردیم تا بی تکلف یاد گیرند و چندیتی که ضابطه هر چیز را

از علوم در میان این قطعه را آوردم تا بنویستن و خواندن این نسخه

هر کس را غیبت افتد و چون این مجسمه دو و سیست

بسیار است اندا و از انصاب صبیان تمام کردم و من اقد

التوفیق و علیه الاستعانة انظره لما و فی بحسب التقارب و هذا وزنه

ببحسب تقارب تقرب نما

بدین وزن میزان طبع از نما

فَقُولْ لَنْ فَعُولْ لَنْ فَعُولْ

چو گفتی بگو ای میهر دلر با

الله است و اقد رحمان خدا

دلیل است مادی تو کور بنما

می ستوده متین استوار بقرآن ثنا گفت و پرا خدا

ب

ع

ب

۲
تجارت یاران و آل ایل بیت

که اسلام و دین سفت از ایشان بیا

سما آسمان ارض و غنبر ازین

محل و مکان و مکان است جا

سفر و وزخ و نار آتش و لیک

چو جنت بهشت آخرت آن ترا

ریش شش قفا همیشه و وجه رو

فخران عقب پاشنه ریل پا

شفقت لب لبان چه زبان و فم

ید و جارحه دست و حلقوم تا

فرس سپ بغل استر و منبر زین

بخر

بجیر اشتی است و جرس چه در است

رَجُلُ مَرْدُ مِرْآتِ زَن و زَوْجِ حِفْ

غنی یالدار است و سبکین کد است

کَرَن عَوْد و رِبْط و تَرَم شَر

ولی صبح چناب است مرمارنا

عَفْرَنَّا و اِیْصَم جَوهرِ ماس شبر

صَرِیمَه عَزِیمَه چواندیشه رای

بَدِی راسِتی کذب و فریہ دروغ

عَفِیف و حَصُور و ورع پارسا

بَلَد کُورَه را شهر دان شهر ماه

و کَر و پَر رَاطِق دان طاق تاء

ن چه بیا و بهار و شسته
نورست و نل و بود و نل و نل
نور چشم و بهشت کند
نود تو ای المعمر تمیز را
عین و جد و نل و نل و نل
منه او را نل که از نل در
نماه است کار نر عذاب آنچون
نویس و نل و نل و نل و نل
نهی کلشن جانها قد سرور و ان
نرج تو بر فلک دلبز مه تابان
مفاعیل مفاعیل مفاعیل

بکوی محبت این بجزا و خوش بخوا

ضیا و نور و سنا و روشنی افق کرا

فتی خفیف حوائج سبک نفیل کران

دلمب زرست و حدید این و در صا

بجین سیم و زجاج ابکینه معدن

سخاص و صفر مس و در و آنک

حلی است ز نور غاگران رخص ازان

جراز و سیف و مسم و در و مسم

مجن و حبه سیم تیره قوس کمان

عصب بلی و لکبه جوشن است و در و

و حق کمند و انصل و معبد بیکان

درف نشانه عرض هم خسته زه کیر است

وتر زه آمد و مغر ارض نیر کر می دان

حاج و نفع و قنایم هبا و هیچ غبار

کلوم سسکی و موت مرک و مره توان

حش نشه باقر جان و عراضه راه آورد

یوشت و نسر و یو قرت و لعل و و دغر

سوع ولات و منالت نامها بنان

ضم جو نضب و نضب دان و جیت پطاع

و شن بت و و شن بت پر وال پمان

جو عود و شاف و نایبت و ثلب نایب

افیل و حاشیه و حشو اشتران جوان

مواضع برز از راجع کج بود و

القطعة الاخرى من بحر الرمل

ای بار کی میانست بهیج موسی در کمر

غنی از رشک دمانت بهیج و خون جگر

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

فاعلاتن

خبر در بحر رمل این قطعه را بر خوان زبر

جد کردن صدر سینه رگبه زانور اس سر

نوب جامه رزق روز زاد نوشته باب

عرش سقف و بیت خانه کحل سمرمه تل

حسن خویج زشتی جاف و طبر

دنیب و سران سید کرک و ستم بخش فاره موش

حیه مایه حوت مایه طیر مرغ و ریش پر

عین چشم و لفت و سنی حاجب ابرو شعر مو

لفی مغز و سخم پیه و اذن کوش اطروش کر
نیزه صلح و خرب جنگ و یوم روز و لیل
نقطه خشم و صجک خنده چکه خوارش نقبه گریم خشم و صجک

تبار و وس و ذکا و بوج و صفا و فنا

سخت
سخت
سخت

سنام و تبه و عسجد و عقیان و عین و قنار
نیک صحبت قبله بوسه مهر کابین خدن دو
زوج شو و زوجه زن عوالت سست و فحل
حظه خدمت و خن از زن خزن و لحم کو

اصل پنج و فرع شاخ و بذر تخم و قطف بر
لحم و دانا و تخم و سدر در با قنر تک

فیل بیل و بق لسته طبعی و حمار آهو و خر

شَط و شَطْلِي عُد و حَلْمَة عَيْقَة و سَاحِل كِرَان

مَعْبَرِ انْجِت بَكَدَرَانْد مَعْبَرِ آن جَانْدَر

بَز حَلْمَة سَتَر رَدَه رَقْمَه پَارَه رَت كَمَن

الْبَهَارَه اَبَرَه دَان و الْبَطَانَه آ سَتَر

رَجْمَع و رَيْش و شِذْمَان وَاوَس بَا تَام رُك

قَرَض و عَجْوَه نَام خَر مَاشَرَق مِيدَان نَاخِر

سَنَسْنَه بَجَر و شِيمَه دِيدَن و دَاب سَتَر خَو

غَيْث بَارَان نِيلَج بَرَف نَادَم مَبْلَوَات

زَبَرَه دَان يَكِيَارَه آهَن كَسَرَه دَان يَكِيَارَه نَان

جُذْوَه دَان يَكِيَارَه آتَش فَذَه يَكِيَارَه جَكَر

العظمه الاخري في الحرج

زَهِي طَرَاوَت رَوِيَت كُل هَمَش نَهَائِي

قَد تُو دَر چَمَن حَسَن سَر و خُوش رَقَار

مفاعیلن فاعیلن مفاعیلن فعلات

بکوی محبت این بحر را تو کن تکرار

و رُس خیز و کرم استیدین و دستار

چو ذیل دامن جامه است و نگه بند ازاد

قطاب حبیب و سر اول از این موه

عناد ساز ره و سر پیل و نام شمار

مدینه و بکده و مصر شهر سور و رض

چنانکه معرکه لشکر که ست و هن حصار

لبیب عاقل و خشم و غنی و غافل کول

شقیق دادر و دو رفیق و صاحب یار

صحیفه نامه و سلم خامه دان و سکنین کار

ایم فصل از این کتاب است

در این

خفاط و مخط سوزن چو خرت و ستم سوزار

حدیقه باغ و جنب چوب و خنوج شفق

سفر حل آبی و تفاع سبب و زمان مار

که بزجد و وافر تمام و ناقص کرم

قلیل و زیاده اندک و جاب سمار

عقور کلب کز زن حمل شتر باشد

شمه تیز روست و طلح مانده زار

احد کی غشیه ده ماه صد اشداد

ثلث و خمس سته و سح ابع است چهار

ولیک سته و سجه شامیه تسعه

بیشتر است و هفت و دگر هشت و نه چو هزار

ثلث و خمس سته و سح ابع است چهار

بیشتر است

بومبت اعشیرین دان بعدان ثلثین

جواربعین جمل پنجمش حموسین دار

بوشهست ستین هفتاد باز سعبست

دکترمانیل بشعین توالیش

بقار و قنوه و راه و دایم و قرف

کمی دور و فارس سوار صید سکار

غرب پدپست و صنوبر خلاف ناز و بید

چونخل خرما و صنادق و دلب چیار

چو طلح و خمط درختان خار یا موز است

چوانل شوره کز و شوک خار و سدره کهار

صانع است گرفتن چو دست بکد بیکر

دو خط نو در میان

تعاونت است گرفتن کنار و بهر کنار

قبیل و امته و عصبه چو ربط و فرقه گروه

چنانکه اتم و خشن است و استیج بار

الین بزرگ شکم باشد و بحرین

بشیره مرده دهنم حمیه جتمع حمار

دخت
ورق چه برگ دخت است و غصن شاخ در

شیر است فصل برستان ربيع فصل بهار

شما هم عطر بود بود و بود ان جو نه

بد و قصر توانا و در را کلاب شمار

نم لباده بود مال نرساده لبید

پلاس علس و دخت و زمین و آب عطار

حیض شسته دین شو کن بر بی حرم

ذلول رام دوش خفت و یقط بیدار

عوان ویت گاتم عروب شو بدو

قرام پرده یار یک و نگه بند انداز

مراح حاشته مر لهن ست جا غنم

مدر به ج کفاس وان و دجاران آهو کفتار

قصم دان جو خر مغلف اخور وار

علیفه تور و شوار و جره چه شوار

القطعه الاخره من المحدث

بریز و صد سینه اهنر پرور

ز بحر محبت و لکش سفینا که

بالقلم حکیمه عبدالخوردن

مفاعیل فاعلین فاعلین

32

بخوان ز بعد و این قطعه نصاب از بر

قرب و رکن و حمیم است خویش و این لیس

والد و طفل و بچه ام و والدین مادر

بحریم قراست و زیدان بود ختن دلاور

چنانکه صخره و والد و اب است پدر

ذکری است پاک خفی مهرمان خفی تنهان

جلی پدید و نبی و رسول بیغم

سکاف فرشته فلک چرخ مشرق بر جبین

شهاب و کوب و در و نجم چه اختر

سپیده شفق روشنی اول شب

رَبِّهِ دُخْتَر زَن نِیْت وَا بَن دَان دُخْتَر

حَل بِرَه بَقَر وَ تَوَر کَا وَ دُغَل بِش

مَرَارَه زَمَرَه طَحَال کِبِد سِر زَجَر

بَعید دُور وَا یِس اَمَام بِش

مِیَانَه وَ سَط مِیَان تَحْت بِر وُفُوق زَبَر

عِلَاه سَدَان قَطِیْن پَتِک وَ مَنفَعَم

قَدُوم مَنخَت تَرِش خَصِیْن وَ فَا س تَر

سَوَار دَسْت بِر کُجَن جَوَا بِرَا خَلْخَل

وَشَا ح وَ عَقْد حَامِل رَعَا ت وَ بَا فَر

بَدِی خُشْتِیْن شَا دُوم اَخِر بِش

نَقِیْض اَوَّلِی اَخِر وَ اَخِر سِت وَ کَر

میس کرته و یلیق قبا و ریط رکو

نصف بهیو خمار است و مقنعه معجز

اجاج تلخ و لقب بی مزه است و مال شور

فیات و عذب و ریب و اموز و کبر

نزاره خدره بود مارچ و شواظ و لب

زبان خم به انگشت ز باد خاکستر

عجین خمیر و دقیق آرد و نخاله بوس

ادام نان خورش و قند و سکر است و سکر

حرام تنک و تفر پاره دم لجام کام

عنان دوال وی و منطق و لطاق کمر

رکاز کنز بود کنه و صیر فی صراف

سوق سوده و حداد و قین این کر
شفا جرف لب واد و مار افاده

جبه چو و بیه و شطربست سو و قله چو سر

کلمه کفک و ذریعه و سید این دیک

ندلف پنه شیده شناس و قد رخط

ای که چشم مست از شوخی دل و عظم بود

بر زبانم نیست جز ذکر لبست گفت شنود

فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

چون بدانستی که این بحر مل شد گو زود

فرخ و فر و ج است چو زه بیضه تخم مر

چون عنف انکور و تین انجر گمتری مرود

اصفر و فاقه زرد است احمر و قانی سرخ

هست اخضر سبز و واضح روشن و ازق محمود

جندل و صحر و حجر خون جلد و جلد و شک

هست جصا شک ریزه ماه و وادان درود

جود فیض و جود حسن جود نیکی جود

و عطا و میثاق و کثرت بند و بیان درود

غبن در زرا زبانت و غبن در راهها

جود غمخواران بی نیاز و ربه خوانی درود

طیر دایه حی زنده خلوت شیرین مریخ

نوشم سیر و جلدان کشینه چون جیمص خود

با جودان و جهنم دوزخ و غایت هم

دود کرم و دود نخاس است و دود خان کجوم دود

قول باشد با قتل و ذره آرزو سلت خو

بیس عدس دان دانه مرغ ماش قلیان خود

راز با نج با دن سگ بو خوش در دهر فر

نشر و شتی را بر اکنده شمع مجموع کود

تاجران سالار باز کان و فاجر ناپکار

صاعدان مرد که بالا میرود و با بطرود

القطعة الاخر فیر بحر المحبت

چو دل ز برده عشاق بر کشد آهنگ

به سحر محبت بر خوان عزل بنغمه حید

مفاعیلن فاعلین مفاعیلن معلا
بکوی نشود عقل و دانش و فر

سُعال سرفه و عت شتاب و کشت درک

قصه کوزه و واسع فراخ و ضیق تنگ

هلال ماه نو است و قمر مه و قمر

شعاع اوزهر و صبح چه شکوفه و رزم

اشج شسته و ریح زیش و اقرع کل

اسنل و اقطع سیدت دان و اعرج

قتل کشته و عظم استخوان ضبع کفتار

خوف و دُوب و نمر یوزدان و خور و

غراب زراغ و هزارست عند لب و کعبین

ولی حمامه و کرکمی کبوتر است و کلنگ

قضب فی آمد طرفا کرویرا غم و غم

بازمانده

چنانکه شعبان تسلیح از دها و نمنک

چو طایفه طبیه و شیرب مدینه اُم قریه

چو کجایه مله شناس و صفای و مرده دو

فقایه دانش و کافی بسند طمع منشن

ذلیل خوار عزت زار حمزه و قصه آنک

رحم ز نور و ق ترخ روضه مر غبار شناس

و طریقه حاجت و صلح آشتی خضوت حیات

ز سرزمین خست لاله را خون شده دل

ز رشک قدرت سرور پای در کل

فولن فولن فقولن فقولن فقولن

ترا ب و رغام و ثری خاک و طین کل

فقایه ازین دین کرم حاصل

۲
وطن جاکه گرم ز رزج منزل

ده سپید در تاختن هر یک را

به ترتیب نامی است روشن به شکل

مجله مصطفی و تباری

جو مرتاح و عطف خط و مؤمل

لطف و سکیت ارب حیات عرق خو

فؤاد است و قلب و جان و شاد

بدین ده دو دیگر الحاق میکن

یکی است قاشور و دیگر به شکل

ایا عارضت شک خورشید و

کرت در تقارب شود اشتباه

فَعُولن فَعُولن فَعُول

بخوانش درین هر صبحگاه

شمر مسوده چپ دانه و طبعن گاه

طریق و سبیل و صراط است راه

عرض خواسته طارق و نالدش

نوش با کهن دان و فاسد تبا

صبی کودک و شیخ خواجه نفس

دم و جند و شمشیر است و عسکر سیاه

غذایه و ما باید دست شام

عشاء وقت خفتن قلش و کلاه

غذوا من عکسند فردا و دما

2

چو ابض سفید است و اسود سیاه

ذُلُّوْا بَتَّ وَغَرَبَتْ وَتَجَلَّوْا

رکعت بئر و قلب است چاه

حجی الحبر و لب عقل و نسیه خرد

خطا بر مذهب است و عصیان کنه

خَطَبُ بِنِزْمِ سِت وَضَرَامِ وَحَصَبِ

فروزینه عشب و گلادان کپیا

مناس و مقربا لکړي نختن

معاد و ملاذ است بلجی پناه

حکم داورو محکمہ جاپ ۱۰

ولی بنیہ بمجو شاہد کوا ۵

دُباب و مجر قن و آدن ^{القطعه الاسری} سناحت بکشتن سناحت سناه
ما موزون و آفتاب لغا وزن بحر خفیف حبت از ما

فاعلاتن مفاعلهن فعات
کفتم این بیت دان و نهال کلا

مِنْ وَعَنْ اِزَالِي وَحَتَّى تَا
اِنْ کُو کَیْفِ چُون اَمُّ وَاوْیَا

فِي دَرَسَتْ عَلٰی بَر و کَم حَزْ
کُنْ وَاَنَا اَتَّأ وَاَنَا مَا

اَنْتُمْ و کَم شَمَا وَا اِنْ مَرُو
اَنْتَ تُو اَنْتَ زَن و شَمَا

تِلْکَ اَنْ زَن و ذَلْکَ اَمْرُو
نَمْ اَخْب و بَهْنَا اِخْب

زَن و کُو لَر مَتَّی کُی و لَانَه
اِنْمَا بَحُو حَشْمَا هَر جَا

اَنَا چُون اِنْسَنی و اِنْسَنی مَن
مَاجِه و چَرِیت مَن کِه و مَحْ بَا

فَ بَس و قَبْلُ بَشِیْ عَد بَس
لَد مَحْوَلِی مَر اَلَسْ مَارَا

صَه کُو مَه مَکُن دَع و دَر زَمَان
کَم و لَانَه و شَمَا

مَدُونْدُ اَز ان زَمَانِ بَارِست

تَمَّ اِنجَا وَهَسْتَا اِنجَا

غَيْرِ بَرَقَطِ هَرِ كَسَرِ اِلضَا نَسِر

رَجَبِ دُرْ بَاوَرِ بَابِ

دَمِي وَهَسْدِي وَهَذِهِ اَيْنِ زَن

مَرْدِ رَا ذَاوِ دُوسْتِ مَاهِ ذَا

مَرَقْدِ وَصَحْنِ وَرَقْدِ وَعَسْفِ قَسَحِ

طَرَفِ زِيَا قَسَبِ نَا زِيَا

عَمَلَا اِهْسْتِه بَاشِ وَوَلَمَّا نَحْشِ

قَلَمِ اَنْدِ كَانِجِ نَسِيكََا

زِيَا بِيَايِ تُو خُو بَانِ نِهَادِه رُو نِيَا زِيَا

قد چو سرو تو عشاق رست عمر دراز

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بکوی محبت و بر خوان تو در مقام حجاز

رجا امید بکرالمنت و سونغ و حل و حواز

روائی نصفت عدل و صوت جرس آواز

حضر غائر و غور رست و بجل و بده

یفاع و رنوه و تل رست و بجه و بده

طعام خوردنی و فجل ترب و بلع نمک

ارز برنج و مرق شور با قلا و قاز

قصه مغز سطر است و رار مغز تنگ

قدید قاق و سمن غریه و طول دراز

مَحْضُ دُوعٍ وَلَبَنٍ شِيرٍ وَكَزْبَرِ كَشِيرٍ

كَرَاعٍ بِأَجْبِ جَبْنٍ وَبَصَلٍ بَنِيرٍ وَبِيَارِ

سَنِيدٍ وَدَرْكَمِ نَانِ سَفِيدٍ وَخُلِّ سَهَرِ

رَغِيفِ كَرْدِه وَبَدَرِ سَتِ وَابْتِدَاءِ غَارِ

قَطِيعِ دَانِ رَمِه جَدِّ وَغَنَاقِ رُغْنَالِه

چَنَاقِ مَعَزِ بَرِ وَضَانِ مِشِشِ وَتَنِ نَمَازِ

أَبُو اللَّيْلِ حَكَوَكِ وَرَاسَتِ قَرْدِ نَامِ

چُونِ كَرِ كَسِ چُونِ صَقَرِ جَرْنِ وَبَارِ

صَغِيرِ خُورِ حَبَابِ مَنَوَاتِ وَخَلْبِ خَنَابِ

حَدِيدِ تَرِ وَرَسَنِ چِه فِشَانِ وَرَقِ قَطْعِ كَاذِ

تَنَكَّرِ سِتِ وَوَضُوْأِ بَدِ سِتِ وَنِتِ غَرَمِ

بنده قبل و کعبه چو ن صلوٰۃ نماز
 عطاس عطسه عجب لا غسره خدام خوره
 جبان و ناع و بدان بدل شربت نماز
 عکانه علن و جهل آشکاره بود
 ضمیر و فکر چه اندیشه سر و خوراز
 و شل و غرق و فصل و سلسل و غمجه
 چو فتح و غیل و غل آب دان و شکر انبار
 ز نیم بند و دعی نیز هم ندی بی شرم
 رسل هم و بعد زن و نجی همراز
 کلمه هم سخت و حرف هم همیشه
 قرین ندیم بود همدم و شریک انبار

۲
اگر بیل همخور و همکاسه و سببی همنام

رفیق یار و موافق غشیه چه هم ساز
القطعه الاحقر فی بحر الزمل
ای قوت سه و خوانان و می ر ماه تمام

ساز و در بحر زمل بار در کمره و مقام

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

همچو بلبل بعد ازین این بر خوان صبح و شام

قوسم و غمخیز و حلازل سید و اس و تمام

بمهرت و دست صدر و شیبی چرخ و نام

عقود هست امر کار و قول گفت فعل کرد

جنب ببلو جازم یکبسان سطح بام

کون نیک و رخ بود باد و غم و غن منغ

نوم خواب و مَشی رفتن بعد دور خطوه کام

لغت شلغم بقل تره زرع کشت و ربع دخل

گدس خرمین حرمه دسه صعب و الف تندو ام

زنده مک دهن روغن قطن پنبه صوف

کوز کوزه قصه کما سه قذر دیک و کاس جام

تغروس و خرس دندان طفر ناخن جلد بو

خدیج و خوف اندرون ضیق و خک تنگی کام

آدمی انسی و انسان مردم و حین و پر

آجر مزد و رسوه باره غرم تاوان دین و ام

سقم بیمار و صحت تندرستی تیه کبر

میج و دم ریم است و خون القلس قمر السی خام

اصبح انكشت سبت ليك ايام انكشت نرست

باز نيبا به سبت و سبطي نبصر و خضر تمام

حسين و ايمان و ابي وقت و جديان روزو

غدوه بكرة باداد و فجر و مغرب صبح و شام

عام حول و حجة سال اسبوع هفته شنه ماه

سبت شنبه جمعه اوميه جباله يا و اوم

چون احد شنبه انشئن و ثلثا اربعه

هست دوشنبه سه شنبه چهار شنبه

پنجشنبه و ان چمنس و قرن سالي در

بضع از سبه تا به مرفودا را ساز نام

مطل و رهمه نرم باران ساحيه باران

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام

جنتہ امواہی و فردوس برین دارم

القطعة الحرة و باسل و شجاع دلي

شعر و صده و گمان دوست و حاش و زغیر

عَصْفَرُ وَاسْتَوْلَتْ وَحَارَتْ وَوَلَّاهَا

بزرگوار و عظیم است و مسمی

رفاد و محبت خفتن سهاد بنخوا

بندول و یا ذل و مانج سخی و شعبان ۱۰۸۰

حَدِّبْ حُورًا بِمِوَنُجُوهِ رَنْبُوهِ يَلَاوَانِ

جَنَّاكِهِ صَاعٌ وَصُوبٌ وَخُدُّورٌ بَاشْدُ زِيرِ

عروج کجی و جرز بی کجا . و امت بلبلز

نخار نرم و اخاذ غدير و قاع كوبر

①

مفعول مفاعِلن مفاعِلين فاع

محرزج این است که است اندک فکر است

بضم عتَب و رتَب چهارم فتراست

انہما بہت فرحان شہرست

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است

میں طبیب و طاہر زمرہ تعظیم است

بابه ورفه ام کلثوم

زینب شہ ارترامہ تعلیم است

نه حُفَّت یعنی که پاک بودند همه

بند عایشه و خدیجه مخرمه
 بام حبیبه حفصه بود و زینب

میمونه صفیه سوده ام سلمه

مولود و ازده ست یثی را یکی نه

دیگر فضله لکمه نه ست و نه هم
 توان رباح و صالح مدغم بسیار و

بوراع و ضمیره کبینه مومنه

فروج الفال مدینه میدان

بام یکینه و زلزله اعراب

بیج اول و قد سمع و رعد و حدید

فتح پس و ش و ترو دهر و حمان

کونان

القطعة الاحمر في بحر المقارب

زخیر محمد مصطفی هفت قلعه

خدایش بداد آنچنان ملک سنا لم

کهنه مدونا عزم و شوق

غوص لطیفه و سطح و سلا لم

القطعة الاحمر في بحر الخفيف بيان الاوجاع

خشن و لاذع است و اعميا

خدری و ممد و حاک

ناخس و رخو و کاسر و ضاعط

و ان منفذ کزو عضل شد چاک

ضربان و ثقل و ثاقب باز

و ان مصلی او ست اصل بملک

القطعة الاحمر في بحر اللحن

دو تشرین و دو کانون و پس

بشنوای غیبت همه افکار فاعلالت نهفتن لغزین

وزان بحر الخفيف اوج کجک در دهی از دست و لای غمناک

شماط آذر و نین و یار است

خسریان نمود و آب و یل و

تکمدارش که از من یادگار است
 القطعه الاحمر فخر الحرم
 ز فروردنی چو بگذشتی مهر و بهشت

رمان خرد و ادب لکه که مرداد است

پس از شهر یور و از مهر و ابان آذر و

که بر همین جزا سفند آید ما میفرایند
 القطعه الاحمر فخر الحرم
 نموش و فقر و بنگ و خوش شمار

زین چار چو بگذری ننگ آید و مار

و انگاه بایست و کوسفند است حساب

حمد و نه و مرغ و سبک و خوک آخر کار

تیر جو را خوشه مه سر طان

خانه آفتاب شیه مدام

رنگی کفتم از نجوم ترا

نامها نمودش تمام تمام

القطعة الاحمری فی شرح الخفیف

آورینده بری و ملک دان که هفت از یخ فک

بر یکی ماه و دوم تیر است باز نماید در سوم میر است

شمس برج چارم است مدام همچو برجین پنجمین بهرام

ششمین برج ششمی را دان ششمین است منزل کیوان

القطعة الاحمری فی شرح الخفیف

هفت کوکب که است عالم را کاه از نشان نظم م و کاه خل

قمر است و عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل

القطعة الاحمری فی شرح الخفیف

کوکب مه و تیر و نماید میدان چو خورشید و بهرام و برین کیوان

نور بجو زاسی و دو و یکی است ^{القطعة الاخرى من الحقیف} محل و نور و شیر و بایس و پیش

دلو و میزان و حوت و عقرب ^{القطعة الاخرى من الحقیف} بیت و نه قوس و جد فی کم و پیش
لا لالب لا ولا لا شمس است ^{القطعة الاخرى من الحقیف} کل کط و کطل شهر کونه

هر چه از ماه شد مثلی کن ^{القطعة الاخرى من الحقیف} پنج دیگر فرای بر سر آن

پس هر پنج از آن خانه شمس ^{القطعة الاخرى من الحقیف} کبر برجی و جابه میدان

و نام لازم آمد تا خوب و خوب شد ^{القطعة الاخرى من الحقیف} بر نام از آن بطلب در چهار چیز

خرد و کلان و کرد و بلند و دراز باز ^{القطعة الاخرى من الحقیف} بار یک و تنک و سنج و سفید و سیاه

بیم و جذع من کاو است و الله ^{القطعة الاخرى من الحقیف} و رابعی بدست و صالح

مخاض و لبون است و حقه جذع ^{القطعة الاخرى من الحقیف} نهی و رابعی بدست و بارل

بیش و خلف و بعد سه سال ^{القطعة الاخرى من الحقیف} شود و دوا علیه و حل عاقل

اشعر و عمر و دجیر و کمال ^{القطعة الاخرى من الحقیف} تروانما عالمه ز سب است

کلمات

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the letter or a separate note. The text is written on aged, yellowed paper and includes phrases such as "بسم الله الرحمن الرحيم" (In the name of Allah, the Most Gracious, the Most Merciful) and "الحمد لله" (Praise be to Allah).

۹ ۸ ۷ ۶ ۵
 فضا ند این کی مس و شبه مه صفر ماه
 القطعه الاخری فی شرح جنت
 ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰
 ز روی جبهه افتاد و یکدم سیاب

چل و شست زار زیر می داشت شمار
 و آب صفت و ضرب پنجه و نه این چل

۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵
 مربع و شش چل و پنج است و شبه پنجه و چار
 القطعه الاخری فی شرح جنت
 کتف شانه معی زوده عضد باز و غیره

۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰
 ز کجی و ز کجی و نه مربع و شش و پنج
 صبر کجی کجی کجی عرج لکلی بد کجی

۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵
 علیم و عالم و علام و انا و اسبی و برمان
 سحاب و عارض و منزن و غمام و ابر و سحاب

۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰
 حلا و ابل و و شمر و مدار و حلا و ابل

ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان لکله

بشتا و صیف می شبنم برستانست و تابستان

عدو و خصم دشمن دان جدار و خوف تر

و ثاق و نخل بند آمد خیر و رسجن چه زندان

ابی سرکش بطی کا بمل طر تازه جنتی چید

خری رسوادنی ناکس ضنی لاغر بهی تابان

سوغ غث و طو و جوع مصد و لوزی

کی سغیان دوم غرغان سوم طیان دو کرجان

کلف عشق و صلف لاف و سه بهال این ناله

حد خاشع فزع خالف قلق تائب و حل تر

تقی و متقی برهنه کاو عبقری و نیکو

حصین

سَفِينِ سَوَهَانِ کدرتیره خدر خیره سَدِ حَرِیرِ ان

وَتَدَمِیْنِجِ وَصُوبِ رَنْجِ وَاَلَمِ دَرْدِ وَجُو سَوَهَانِ

اَقْطَافِ پَنُودِ وَا دَارِ وُتُنِ بَدِ خُو مُتَقِرِ کَرَمِ ان

خَدِ مَارِ وُشَبِ مَرْدِ وُشَخِیْنِ کَرَمِ وُخَرِ ان

فَرَحِ شَادِیِ وِیَسِرِ وُزَرِ وُخِلَالِ فَرَحِ ان

صَغَرِ خُورِ دِیِ کَبَرِ بِرِیِ فَاکَرِ کَا سَمِجِ نَاخِ

زَنْبِ دُنْیِ وُعَبِ بَا زِ طَلَبِ تَنْ خُورِ ان

عَمَارِ رَنْجِ وُسِنَارِ فَعْتَ حَلَا وُکَا کَرِیِ

جَنْفِ مِیلِ وُخَفَرِ شَمِ وُصَا حِیَ وُفِ ان

عَرِشِ وُغَیْلِ وُغَا بِهَ وُغَضَ وَاِکِ شَرِ بِشَ

زَیْدِ کَفَاکِ وُسِنِیْنِ فُحَا وُطَا وُجَا وُفِ ان

وَنَزَرِ دَرْدِ ان
وَنَزَرِ دَرْدِ ان
وَنَزَرِ دَرْدِ ان

تَنَوُّفٌ مِّمَّةٌ قَبْلَ تَبِ وَ سَبَبٌ وَ بَدَا

جَوْدٌ وَ دَوُّ مِائَانَتِ وَ لَوْبٌ وَ حَرٌّ
فِرَاحَةُ الرَّجَبِ
الْعَطْفُ الْأَحْمَرُ

بَحْرٌ جَزْرٌ أَرَكْرَامِ أَرْكَانِ بَحْوَاهِي ذَرْفِ

بَنِي هَيْجِ شَكِّ تَقْطِيعِ أَوْ جَوْنِ بِرِ زَيْنِ سَمِيتِ كَوْنِ

مُسْتَفْعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ مُسْتَفْعِلُنْ

هَرُورِ نَحْبِتِ نَوْشُودِ بِيَوَسْتِ اَزْ جَرْفِ

طُورٌ وَ حَمِلٌ طُودٌ وَ عِلْمٌ كَوْنِ جَارِ بِلَا

طَرْمٌ وَ عِلَّازٌ وَ خَرَبٌ شَهِيدٌ وَ مَحَانِ

مِيزَانِ تَرَاژِ وَ حَمِلِ نَارِ وَ قَرِ خَرَوَارِ

فَلَاحٌ وَ سَفِينَةُ جَارِيَةِ كَشْتِ شَرِ عِشْرِ بَادِيَا

نُوحٌ وَ سَكَاكٌ وَ جَوْهُ اَمْلَانِ بِرِ خَالِي

شمارخ بلند و قلعه سر مغراج و سلم نردبان

چشم و لبه شخص و طفل خواب و حُمان

تن و است مستی کون بود و روح و نقش و عجب جان

سینور و قط و حیطل و هره است کر کلب و شک

بر غوث یک و نعل و ذره مور و عالم جهان

فقلت کمی رحت خوشی نیت بدی و شکی

کاوغ نزان بالغ رسان اکل خزان رافع چرخ

طائرین ماضی بران چار روان و ساء دوا

جسوع و فزوق و قوم فرقه است و منکر و

طابق ملک کوی کله به کله راعی و

عن و ضلالت کمر بهی بعض و عداوت و

لا اله الا الله محمد رسول الله

بران

نقش

فما خمار و سلق چقدر جزر کذر

نفع بود نه است و اناث و متاع حث

خدا عفو میب و شکیب و جمال رب

زنی و لباس کفوت چون حد خط بخت

ماه شب چهارده بدر است و خورشید

سایه است و دواره قمر و ماه تاب فحش

القطر الاخر

ای خط شک مشک تا بار می

ذوق بحر خفیف کردار بی

فاعلاتن مفاعلهن فعلا ت

کوی چون بلبلان کلزار بی

سکر منی و صحر مشبای بی

نصرون و مطهرت یار

مهرم و متقن و متین محکم

مطهر و داج و دلگشای تار

وین وین است و وین سستی لیک

دل و دلالت بهوان و خون خوار

استیال و ضاعت است و ضاعت

استیانت تصریح و زاری

قسم و حلقه و یمن سوگند

وین و اهل وین و زینهار

یاس و حرمان قنوط و نومید

چون تعطیل لطافه بیکار

قرد گیتی قصاعه سکلا و نیت
 حرفه پست حرمی سزاوار
 ضرب و جلد است و عضو و هنر
 ترکی اورمان و هندوی ماری
 زب و دفع است و خرم بر کرت
 قذف و رمی است و شتم و سب
 عرف و سبوی و عرف و مکتوب
 مشک و مشک براده و بزار
 زبانی برده از کل لاله روی و بر عمار
 شده و دیوانه و زنجیر و عقلت عقل سودا
 معاف عین معاف عین معاف عین
 معاف عین معاف عین معاف عین
 بخوان این و در بحر هرجای نور
 قوت و حدس و شعور و علم و تفقه و دان
 غمار و خفا و انواهی حد و خون و حد تنها
 عباد و مشک و خون و بوی و فقر و عله و در
 محتایم و مکمل کلیل و فیل و له و بیهار
 تر و ضغن و ضغینه و احسنه و حقه و خنق کینه
 الا نعمت ضرر و رحمت و بلا نعمت و رحمت
 حمت

سیم و فار و ناطق و قدرت و توانایی

کمان و کن غطا پوشش فضیلت فضیلت سوا

ای مشک تو قسم زده بر صفی قمر

جست از رخ لبست دل بیمار کلسکه

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان

هر مضارع آن این بحر بر کمر

از میل و شرف مخدای شکوه دان

پولاد آینه شصت و شش و اسکان کفایت

خبر یخوک و ربیب کاشمور

تسخین و قفس کفش ثنا چون بنا خیر

شکر است فرج و حران و لیس اندر او

میش و کاش و قشیش و زب و ایریز

نُصیبِ خایه عانِه ز نازِ ست و سَرِه ناز

تُغَرِه مُغاک سینه و رَماعه تارِ سِر

کالوس و ان نسکاجه و ضاعِ جُطائِد لال

جائویم هم مُنَد و حویناک پرده در

مِشاج و مِشج و جِد و قُضد راه راسِت

وَر و وُشَرین و عَطَل و مُور و آبخوَر

مُزج و دِیَی و دِیَی و نوسِت و قَدیم یازد

ویرینه و ادیب بهر مِند ادب بهر

زرق خیل شجی مشک جو قویَه عصام

ش مشک کُنه باشد و صرّ ام حرم

القطعه الاخری فی ریح المصارع

ای جانمن ز ناوک چشم تو کشته ریش

بر دل محبت ز بلای غم تو بیش

مفعول مفاعلات مفاعیل فاعلین

عقرب چه کردم سب و چه زهرش اثرش

حقیقه خضر و فضه بهیو کفایت کیش

احصا کرد باد چه نگینا کرد و شال

بالا جوب ضد و صبا بس دلویش

حقیقت و صداع و فواید و کاد است

در دور دل و حکر و جرح و فرج و ریش

طهرت پیش لطف شکم و دلویش

النه لغامه و نیه شتر مرغ و نجه

مسر و درفش و زرب کیمت صرم جرم

باشد غر از سر ششم و هم شتر طوال سر

این کجاست صداع ز بلای غم تو بیش

اسم تو بیش تر از اسم هر کس است
بیا به چشم جوایز ز رخ بیا
انگشت

القطعة الاسرى

ای بکردت صفت زده خوان حور امنظر

بهمو انجب بسته کرد ماه تابان دایره

فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

بست این بحر مل خوش خوان لبو

شمع موم و زلف و بزمج نایب و جید

شادون و خنفت و غزال است شادون

نقشه سورج و مغل و بزمج نایب

گلستان مانش است و کلوب انبر و مناره

شمع فانی و بزمج نایب و جید

خیر لون شادون و بزمج نایب

عنوان سفلی و بزمج نایب

خدم بنیان و اساس اصل است و شرفه نگردد

مقدم العین است و ماقی مؤوی و موق باقی و بق

کنج چشم موخرش و بنال و ناذلی نسخه

چون کوز و کوز بادام است و عجب خایه ریز

چون سراط است بالوده برور

ای برده مهر از مهر و تو مشعله

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلین بحر مضارع است بخوان خوش بخت

خارج برورن جدمیج و زخوفه سیمیه

داخل درون طبقه و وضو ضا

و ابوغ هندوانه و بطسج خر برده

چون کنگر کاک و قرص کلیه لیا فله

تَقْفُذْ پُوخارِشْت و سَلَفَاتِ شَنْدِشْت

صَنْبِ سَوَسَا رَضْفَعِ حَفِزِ و دَلِقِ دَلَه

جَبَه چَكَادِ مَنَسَرَقِ فَرْقِ دَمَاغِ مَغْزَه

اَمَّ الدَّمَاغِ جَايِ وِيَه وَ حَجْمِه كَلَه

طَلَقِ و مَخَاضِ دَر دَزْدَه غَيْلِ شِيرِ حَمَلِ

اَوْرَه غَر و شَرِي حُدِ رِي نَفْطِ اَبَلَه

وَضَعِ اَن بَكِه كِه اَخْرَطَه شِشِ بُو عُلُوقِ رَنْبَتِ

تَيْنِ لَدِه بَا زَكُونِه بِيَا بَدَلِقَا بَدَه

مَطْبُوحِ نَخَبِ مَغْزَه كَلْمِه و فَوْزِ حَوْشِ

اَتَقْتِه و بَكِ بَايِيَه و طَبْخِرِ بَا تَلَه

زَهِي طَبِيعِ تَو دُرُجِ دُرُو كَهَرِ

رت هست زین کجسرمون خبر

فَوَلْنِ فَوَلْنِ فَوَلْنِ فَوَلْنِ فَوَلْنِ

تو این کجس و لکس تفار بشم

و جبر و ملخص بود مختصر

سوامی حسن نعم آری الا مکر

کایتین و کایتین و کایتین و کایتین

و کایتین و کایتین و کایتین و کایتین

ایا و هیای ای و یا بهچنان

چو با ایشت ای بو ای پر

ای قدست سر و کل رخ رعنا

کل زروینودر عرق زحیا

فصل في بيان
الصفات
التي
يجب
ان
يكون
عليها
العلماء

Y1

کتابخانه مسجد جامع کابل

[illegible]

۳۲

الحمد لله الذي
جعلنا من عباده
الغالبين





KHUDA BAKSHI O.P. LIBRARY
PATNA
Prog. No. 4549 (Old Series)
Date 28-7-1955
Section Manuscript

